



معرفی نمایشنامه «عقل و احساس»
(اقتباسی از رمان عقل و احساس جین آستین)

درباره ماجرای پیچیده و خاص ازدواج



عقل و احساس

ایده نوشتن نمایشنامه و فیلم نامه اقتباسی، بر پایه رمان های کلاسیک، تاکنون موجب خلق آثار ارزشمندی شده است که بعضی از آن ها، مانند کتابی که قرار است امروز به معرفی آن بپردازیم، به خودی خود و در قالب یک هویت مستقل ادبی، آثاری هستند خواندنی و در خور اعتنا. همچنین، دردنیای پرشتاب کنونی که شاید آهستگی، درنگ، تأمل و ثباتی، غایبان سرشناس آن باشند و در نتیجه، بسیاری از کتاب دوستان و حتی کتاب خوانان حرفه ای فرصت و مجالی برای مطالعه رمان های

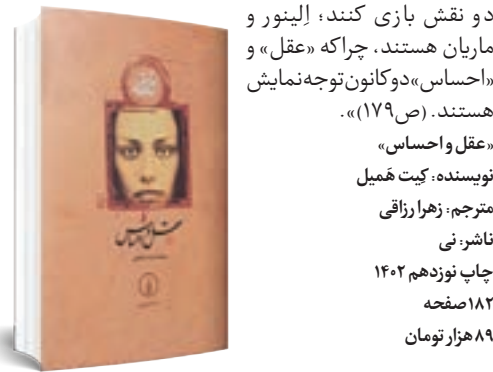
اغلب حجیم و پیرورق (و البته عظیم و پرمعنای) کلاسیک پیدا نمی کنند، نتوانندگانی که بتوانند ضمن حفظ چارچوب و ساختار اثر اصلی، با بهره گیری از عناصر دالما در حال به روز شدن نمایشی و دراماتیک، آثار کم حجم تری با همان رنگ و بوی رمان کلاسیک، اما جذاب تر برای مخاطب امروزی، تولید کنند، به نظر ما، خدمت بزرگی به عرصه ادبیات و به ویژه، ادبیات نمایشی کرده اند. خانم کیت همیل یکی از همین نویسندگان است. او که تاکنون بارها به سراغ رمان های کلاسیک و نوشتن نمایشنامه اقتباسی بر اساس آن ها رفته است، چهار رمان از شش رمان نویسنده بزرگ انگلیسی (او اخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم؛ یعنی بانو جین آستین (۱۷۷۵-۱۸۱۷) را به نمایشنامه برگردانده است. جالب است که کیت همیل، بسیاری از نمایشنامه های خودش را از جمله همین «عقل و احساس» را بر روی صحنه نیز برده است و هرازگاهی، از جمله در صفحه ۴۴ کتاب و جین شرح صحنه یکی از بخش های نمایش، به نکاتی پیرامون یکی از اجزای رمانی روی صحنه رفته آن اشاره می کند. در یادداشت مترجم بر پیشانی کتاب آمده است: نویسنده نمایشنامه، «ضمن حفظ خط اصلی داستان و دیالوگ های تعیین کننده اثر، دیالوگ های جدیدی خلق کرده است که در واقع، خلق پنج شخصیت جدید با نام های فضل باشی (Gossip)، شماره یک تا پنج که در رمان حضور ندارند، اما قرار است در نمایشنامه، کارکردی مشابه گروه همسرایان در نمایش های یونان باستان داشته باشند، بر جدابیت متن افزوده است. جالب است که عنوان صحنه نخست در پرده نخست این نمایشنامه دو پرده ای، چیزی نیست جز «فضل باشی ها»! جملات آغازین نمایشنامه که در واقع، شرح همین صحنه است، عبارتند از: «فضل باشی ها، که گروهی از اشراف هستند، وارد می شوند. شاد و سرخوش یک ریز حرف می زنند. در انگلستان او اخر قرن هجدهم، شایعه (gossip) و تأثیری که در وجهه افراد دارد جزء جدایی ناپذیر زندگی مردم است. سرنوشت ساز است و در حکم انتقاد جمع از فرد و در عین حال، مایه وقت گذرانی و تفریح. چه در طول متن اشاره شده باشد، چه نه. فضل باشی ها اغلب اوقات یا به تماشای نمایش نشسته اند، یا درباره آن ریز گوش یکدیگر پیچ می کنند یا به نوعی در سیرو وقایع نقش دارند. هدف ایجاد فضایی است که در آن کسی دائم در حال مشاهده و قضاوت کردن است. (ص ۱۵)». از این قضاوت کردن، آن هم اغلب بر پایه شایعات و شنیده ها، شاید برتر کارترین عمل و کنش شخصیت های نمایشنامه باشد، شایعاتی که البته به طور معمول، صحت و سقم آن ها، با جلورفتن داستان مشخص می شود و به همین دلیل قضاوت های صورت گرفته توسط شخصیت ها نیز دستخوش تغییر، در این میان، از آنجا که موضوع اصلی رمان «عقل و احساس»، مشابه رمان دیگر جین آستین، یعنی «غور و تعصب»، مقوله «ازدواج»، و اگر بخواهیم دقیق تر عرض کنیم «شوهریابی» توسط مادر دختران مجرد یا خود دختران مجرد و آن هم در جامعه اغلب روستایی او اخر قرن هجدهم انگلستان است، این مقوله هاست، تأثیر شایعات و گمانه زنی های بی اساس را که معمولا در لفافه هایی از حسادت و دروغ و تکبر و تعصب پیچیده شده اند، به مراتب، قوی تر و شدیدتر نشان می دهد و به همین دلیل احساسات مخاطب را عمیق تر و جدی تر برمی انگیزاند و چه بهتر از این! پیش از این نیز گفته ایم که هدف غایی هر اثر هنری موفق، همین است؛ برانگیختن احساسات مخاطب.

حیف است تا گفته بگذاریم و بپذیریم که آن فضل باشی های با مزه ای که دکترشان به خیررفت، در خلال نمایشنامه، کارهای عجیب غریب دیگری نیز انجام می دهند و مثلا در صفحه ۹۷ «می ریزند روی صحنه و الینور و ماریان، دو شخصیت اصلی رمان و دو دختر بزرگ خانواده د ششود که اولی نماد غلبه عقل بر احساس است و دومی، بالکس] را بلند می کنند و به لندن می برند. «یا در صفحه ۱۵۱ «ماریان که لرز شدید دارد و دائم سرفه می کند» را روی دست به طرف تخت منتقل می کنند!

همچنین حالا که صحبت این دو خواهر به میان آمد، بد نیست که به یکی از گفته های خواهر بزرگ تر و علی الظاهر عاقل تر، یعنی الینور، درباره خواهر کوچک تر و احساسی ترش اشاره کنیم که خطاب به «کلنل برژن» «، خواستگار رسال خورده ماریان بیان می شود؛ «درست است که ماریان ایدئال های خیلی رمانتیکي دارد، اما دقیقا به دلیل همین ایدئال هایش می تواند ادب و نزاکت را به کل ریز یا بگذارد. بد نیست که [او] به درک پخته تری از برخی واقعیات زندگی برسد. (ص ۶۰)». نویسنده نمایشنامه نیز یادداشت پایانی کتاب آورده است: «هر کدام از بازیگران نمایش می توانند دو نقش به عهده بگیرند، تنها شخصیت هایی که به هیچ وجه نباید

دو نقش بازی کنند؛ الینور و ماریان هستند، چرا که «عقل» و «احساس» دو کانون توجه نمایش هستند. (ص ۱۷۹)».

«عقل و احساس» نویسنده: کیت همیل مترجم: زهرا زرافعی ناشر: نی چاپ نوزدهم ۱۴۰۲ ۱۸۲ صفحه ۸۹ هزار تومان

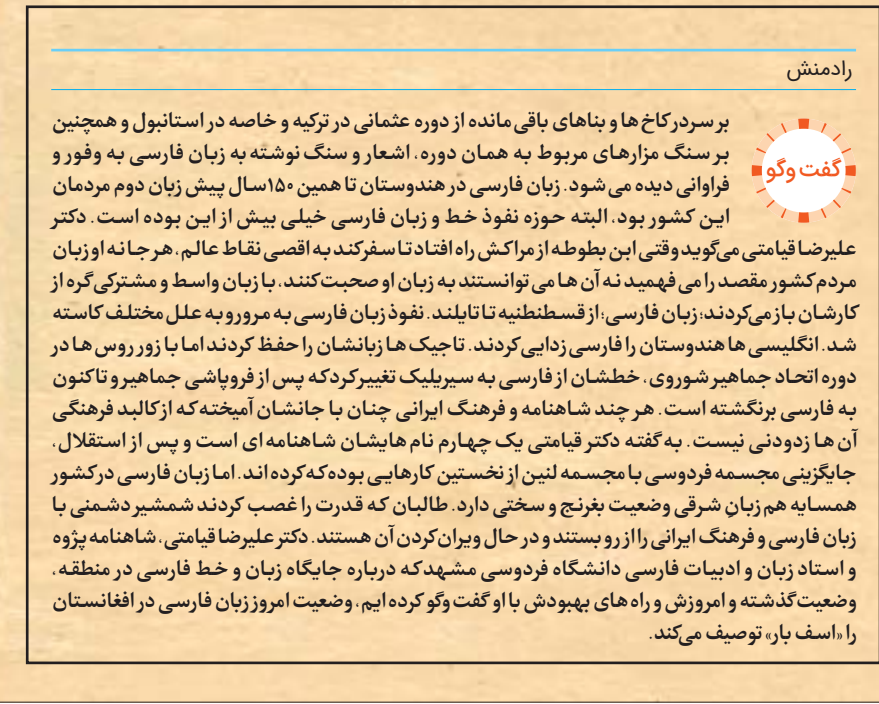


علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

● ناویراسته ✖
«اوبلا درنگ خودش را به محل حادثه رساند...»
● ویراسته ✔
«اوبی درنگ خودش را به محل حادثه رساند...»
❗ نکته
«درنگ» فارسی است و نباید با «ایلا» که عربی است، ترکیب شود. این ترکیب به قیاس «ایلا فاصله» ساخته شده است؛ بهتر است به جای آن بنویسیم: بی درنگ #زین_فقدن_پارسی

گفت وگو با دکتر علیرضا قیامتی، شاهنامه پژوه و استاد دانشگاه درباره وضعیت خط و زبان فارسی در منطقه

تاجیک ها مجسمه فردوسی را جایگزین لنین کردند



رادمنش



بر سردر کاخ ها و بناهای باقی مانده از دوره عثمانی در ترکیه و خاصه در استانبول و همچنین بر سنگ مزارهای مربوط به همان دوره، اشعار و سنگ نوشته به زبان فارسی به وفور و فراوانی دیده می شود. زبان فارسی در هندوستان تا همین ۱۵۰ سال پیش زبان دوم مردمان این کشور بود، البته حوزه نفوذ خط و زبان فارسی خیلی بیش از این بوده است. دکتر علیرضا قیامتی می گوید وقتی این بطوطه از مراکش راه افتاد تا سفر کند به اقصی نقاط عالم، هر جا نه او زبان مردم کشور مقصد را می فهمید نه آن ها می توانستند به زبان او صحبت کنند، با زبان واسط و مشترکی گره از کارشان باز می کردند: زبان فارسی؛ از قسطنطنیه تا تایلند. نفوذ زبان فارسی به مرور به علل مختلف کاسته شد. انگلیسی ها هندوستان را فارسی زدایی کردند. تاجیک ها زبانشان را حفظ کردند اما با زور روس ها در دوره اتحاد جماهیر شوروی، خطشان از فارسی به سیریلیک تغییر کرد که پس از فروپاشی جماهیر و تاکنون به فارسی برگشته است. هر چند شاهنامه و فرهنگ ایرانی چنان با جانشان آمیخته که از کالبد فرهنگی آن ها زدودنی نیست. به گفته دکتر قیامتی یک چهارم نام هایشان شاهنامه ای است و پس از استقلال، جایگزینی مجسمه فردوسی با مجسمه لنین از نخستین کارهایی بوده که کرده اند. اما زبان فارسی در کشور همسایه هم زبان شرقی وضعیت بغرنج و سختی دارد. طالبان که قدرت را غصب کردند شمشیر دشمنی با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را از رو بستند و در حال ویران کردن آن هستند. دکتر علیرضا قیامتی، شاهنامه پژوه و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد که درباره جایگاه زبان و خط فارسی در منطقه، وضعیت گذشته و آموزش و راه های بهبودش با او گفت وگو کرده ایم، وضعیت امروز زبان فارسی در افغانستان را «اسف بار» توصیف می کند.

خط روسی کمک می کند، اصلا چنین نیست. آن ها خطشان سیریلیک است که تفاوت هایی هم با خط روسی دارد. تاجیک ها هر تابلو و نوشته ای را که از صبح تا شب می ببند به خط سیریلیک است، پس با اهدای شاهنامه این خط گسترش پیدا نمی کند. اگر شاهنامه نرود یک کتاب روسی می رود، کتابی غیر از شاهنامه می رود. بایبشکش شاهنامه که خط سیریلیک در آنجا نهاده شده و گسترده نمی شود. آن ها شاهنامه را با خط سیریلیک، ولی با زبان فارسی می خوانند. شاهنامه را مانند ما و زبان فردوسی می خوانند. این کار را بسیار خسته و فرخنده می دانم.

● با روی کار آمدن طالبان در افغانستان فارسی زدایی را هم در دستور کار قرار داده اند. حتی تعدادی از استادان به جرم فارسی زبان بودن از دانشگاه اخراج شده اند و برخورد های قهری دیگری هم شده است. با این رفتار چه خطراتی زبان فارسی را در آن کشور تهدید می کند؟ برای کاهش آسیب ها و مقابله با آن چه باید کرد؟

افغانستان وضعیت بسیار تأسف باری برای زبان فارسی دارد. بزرگ ترین ویژگی طالبان در درجه نخست، جدای از واپس گرایی شان، فارسی ستیزی و ایران ستیزی آن ها است. به شدت با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی مشکل دارند. دپارتمان های زبان فارسی را در عمل تعطیل کرده اند. بسیاری از استادان یا آواره یا اخراج شده اند. زبان فارسی محدود شده است. واژه هایی مانند دانشگاه و دانشکده کاملاً محو شده است. در کشوری که همه می توانند فارسی صحبت کنند و زبان ملی آن کشور بوده است، حالا می بینیم که متأسفانه مکاتبات به زبان فارسی کاملاً حذف شده و حتی در شهرهایی که ۹۰ درصدشان فارسی زبان هستند این فرمان جاری شده است. در افغانستان وضعیت بسیار بغرنجی داریم. فکر می کنم اگر به همین شکل پیش برویم زبان فارسی با تنگناها و محدودیت های خاص و فجایی بیشتری روبه رو شود. نیاز داریم به کانون یا بنیادی. انجمن پایندان بعد از روی کار آمدن طالبان بین نخبگان ایران و افغانستان در مشهد شکل گرفته است. نخبگان ایران و افغانستان تلاش هایی می کنند، اما به حمایت نیاز دارند. باید حمایت های فرهنگی و رسمی و دولتی هم شکل بگیرد تا بتوانیم کارهای ویژه و خاصی برای ماندگاری زبان فارسی انجام دهیم. زمانی که طالبان با مترجم آمدند به گمان من داشتند این پیام را به ما می دادند - به عمد هم این کار را کردند- که دیگر افغانستان کشوری فارسی زبان نیست. به نظر من مسئولان ما باید واکنشی نشان می دادند. یکی از مطالبات اصلی ما در دیپلماسی سیاسی و فرهنگی مان باید بحث زبان باشد و اینکه فارسی زبان ها باید در آنجا جایگاه خودشان را پیدا کنند.

● وظیفه و نقش ادیبان و دانشگاهیان و فرهیختگان در این میان چیست؟ چه کاری از دست آن ها ساخته است؟ فکر می کنم خیلی بیراه

به دولتمردان و مردم تاجیکستان. همه ما می دانیم که شاهنامه در تاجیکستان جایگاه بسیار ویژه ای دارد. از هر چهار تاجیکی یک نفرشان نام شاهنامه ای دارد. شاهنامه درگ و خون تاجیک هاست و با جان آن ها آمیخته است. پس از فروپاشی شوروی و استقلال تاجیکستان، اولین کاری که مردم این کشور کردند این بود که مجسمه لنین را از میدان مرکزی شهرشان پایین کشیدند و مجسمه فردوسی را جایگزین آن کردند. بزرگ ترین پارکشان «پارک فردوسی است. پارک کوروش هم دارند. استودیو تاجیک فیلم، ده ها فیلم درباره شاهنامه ساخته است. صدها نمایشنامه نوشته و تئاتر ساخته اند. بازار صابر، شاعر فارسی زبان تاجیک، گفته است دوست دارم در لحظه آخر زندگی، آخرین کلماتی که بر زبان می آورم بیتی از شاهنامه باشد. آن ها اگر جسم سنگینی را می خواهند از زمین بلند یا جابه جایش کنند «هی رستم» می گویند، همچنان به رنگین کمان، «کمان رستم» می گویند. اگر کسی کار پهلوانانه ای انجام دهد می گویند «رستمانه» کار کردی. اگر کسی داد و دهش و بخشش داشته باشد می گویند «فریدون وار» کار کردی. این نشان می دهد که تاجه اندازه شاهنامه در دل و جان مردم تاجیک خانه کرده است. خوشبختانه بین مردم و دولتمردان شان هم هماهنگی هست که همسوییش می روند. من این جریان را معیار [با فرهنگ و زبان فارسی] نمی بینم، هر چند خطشان سیریلیک باشد. در این خط هم خودشان نقشی نداشته اند. زمان استعمار شوروی این خط به آن ها تحمیل شد و خط نیاکانی یا خط فارسی را از آن ها گرفتند. بزرگانشان هم همان زمان اعتراض های گسترده ای داشتند، ولی صدایشان به جایی نرسید. و این خط آنها بدیده شد. دولت تاجیکستان هم پس از استقلال به این سمت رفت که خط را عوض بکند و

به فارسی برگرداند. ولی موانع و مشکلات زیادی سر راهشان هست که بزرگ ترین آن ها موانع سیاسی است؛ بالاخره دولت تاجیکستان تازه استقلال یافته است و ملاحظات سیاسی و اقتصادی قطعاً در این جریان مؤثر است، ولی با این حال، این اراده در مردم تاجیکستان و دولشان بسیار قوی است که به سمت خط فارسی بروند. بیست سال پیش این کار را آغاز کردند، مدتی متوقف شد، اما خوشبختانه دو سال است که دوباره تیمی تحقیقاتی دارد روی این مسئله کار می کند و آخرین نتایجشان این بوده که اگر هم نمی توانند خط را جایگزین کنند، باید خط فارسی را مدارس و آموزشگاه های خودشان در کنار خط سیریلیک داشته باشند تا کم کم و به تدریج بتوانند به یکی دو نسل آموزش دهند تا در نسل های آینده به مرور بحث جایگزینی پیش بیاید. شنیدم که یکی از بزرگان فرهنگ و ادب ما فرموده اند که این کار

اهدای شاهنامه به تمام خانواده های تاجیک به گسترش خط سیریلیک و

به تازگی خبری منتشر شد مبنی بر اینکه رئیس جمهور تاجیکستان می خواهد به تمام خانواده های تاجیک، شاهنامه اهدا کند. اما این شاهنامه ها به خط سیریلیک است. رایزن فرهنگی تاجیکستان در ایران، مدتی پیش در مصاحبه ای گفته بود خط فارسی در تاجیکستان در دوران حکومت شوروی به خط سیریلیک تغییر کرد و برگرداندن خط فارسی کار بسیار دشوار و زمان بری است. سال هاست شوروی فروپاشیده، اما خطی که به تاجیک ها تحمیل شده پابرجاست و تلاش هایی هم برای حفظ و قوت بخشیدن به آن می شود. اینجا دیگر مسئله صرفاً فرهنگی نیست، سیاست و قدرت در تغییر خط دخیل است. آیا دولتمردان و مسئولان ایرانی آن طور که باید برای اشاعه و گسترش خط و زبان فارسی یا دست کم حفظ آن تلاش کرده اند؟ چه کارهایی لازم است که انجام شود؟ اهدای شاهنامه کاری بسیار سترگ و ستودنی است. کاری است بسیار فرهنگی و باید دست میرزا د بگویم

نمایشنامه های «دوران خوش بازنشستگی»، «درخت شکوفه های زرد» و «بلک پرد» راهی بازار کتاب شدند. بد نیست بدانید که هر کدام از این نمایشنامه ها موفق به کسب جوایزی نیز شده اند. «دوران خوش بازنشستگی» برنده ششمین دوره آثار



۳ کتاب برای علاقه مندان به نمایشنامه



تصویر بردار رستم و فرستادن او به جنگ از اسفند گاه مهرگان

نیست که اتحادیه ای، کانونی یا بنیادی برای گسترش زبان و خط فارسی داشته باشیم. وظیفه ما با توجه به تهدید هایی که شاهدش هستیم، هم گرایی است. این شیفگتی بین ادیبان و مردم تاجیک و حتی ازبکستان و سمرقند و بخارا و افغانستان با ایران و زبان فارسی دیده می شود، ما نیاز داریم به سازمان یا مجموعه ای که خط و زبان فارسی را تقویت کند و گسترش بدهد و در آن به محققان و پژوهشگران آن ها برای چگونگی کوشیدن در این راه مشاوره بدهیم. آن ها ایران را به عنوان محور و مادر قبول دارند و این در ادبیاتشان کاملاً جاری است. بنابراین، باید آن نقش محوریت و قطب بودن خودمان و همراهی نهادهای فرهنگی با نخبگان فرهنگی را داشته باشیم، البته بتوانیم نخبگان فارسی زبان در سراسر دنیا را به این کانون بیاوریم.

● رایزن فرهنگی تاجیکستان در همان مصاحبه می گوید رمان های محمود دولت آبادی و آثار برخی نویسندگان نامدار دیگر کشور ما در دانشگاه های آن کشور تدریس می شود، آیا در ایران آن طور که باید به نویسندگان و شاعران تاجیک توجه شده و می شود؟

تاجیک ها خیلی بیشتر از ما با فرهنگمان آشنا هستند و یکی از گله هایی که نخبگان تاجیک دارند این است که می گویند شعرای قدیم که بین ما مشترک است - و درست می گویند چون ما از یک تبار و زبان هستیم، همان اندازه که ما از حافظ سهم داریم آن ها هم دارند و همان اندازه که آن ها از رودکی سهم دارند ما هم داریم - اما در دوره معاصر که مرز بندی های سیاسی و جغرافیایی شکل گرفته، ما تاجیک ها نخبگان معاصر شما را می شناسیم، اما شما ایرانیان نخبگان ما را نمی شناسید. قطعاً شعرا و نویسندگان بزرگ معاصر ما در تاجیکستان جایگاه دارند. خود ابوالقاسم لاهوتی با وجود اینکه ایرانی است، نقطه پیوند ایران و تاجیکستان است. رمان های محدود دولت آبادی و حتی رمان های سیمین دانشور در آنجا جایگاه دارد و خوانده می شود. شعر سیمین بهبهانی و شهریار و سهراب سپهری و احمد شاملو و فروغ فرخزاد در تاجیکستان بسیار خوانده می شود. حتی پژوهشگران ما مانند دکتر خانلری، علامه دهخدا، دکتر فروزان فر، دکتر صفا، دکتر زرین کوب و مانند این بزرگان در آنجا خیلی جایگاه دارند. اما ما کمتر پژوهشگران تاجیک را که خیلی هم نقش داشته اند در ماندگاری و تثبیت زبان فارسی و فرهنگ نیاکانی ما، می شناسیم. کمتر با نام صدرالدین عینی آشنا هستیم. قشردانشگاهی ما صدرالدین عینی را که پدر فرهنگی تاجیکستان هست، کمتر می شناسد. ما شعرایی مانند باقر گلخسار را که شعرهایی از او در کتاب های درسی ما آمده می شناسیم و نیاز داریم که شخصیت های بیشتری از فرهنگ و ادبیات آن ها در کتاب های درسی بیاوریم. برنامه های فرهنگی و همایش هایی داشته باشیم. مؤمن قناعت و لایق شیرعلی که شاعر بزرگی بوده، متأسفانه مردم ما کمتر می شناسند. لایق شیرعلی از احسان حسینی و زیبایی برای پیوستگی فرهنگی ما گفته است. مانند؛ یکی گفتا تو ایرانی، دگر گفتا تو تاجیکی جدا از اصل خود میزد کسی ما را جدا کرده است امیدوارم به سمتی برویم که آثار این ادبا به خط فارسی برگردانده شود و بیشتر با آن ها آشنا شویم. این کارها شده، ولی کم است.

زندگی گویا سرنوشت دیگری را برای او رقم زده است. «درخت شکوفه های زرد» حاصل به متن رسیدن حاشیه است؛ حاشیه ای بر بیست سال از زندگی «رعنا» و «حافظ» که به تدریج به محور اصلی روایت تبدیل می شود. نمایشنامه، بازگویی یک رابطه چندین ساله است، طوفانی که بر آرامش چهره می شود و روایتگر جدایی و بی حرمتی و آشک است. در نمایشنامه «بلک پرد» نیز، که الهام بخش آن، ماجرای واقعی بوده، زنی جوان به تصویر کشیده می شود که در دوازده سالگی با واقعه ای تلخ روبه رو شده است و اکنون پانزده سال پس از این ماجرا با مسبب آن واقعه ملاقات می کند.

پرتراذیبات نمایشی و سی امین جشنواره فجر بوده است و همچنین، «درخت شکوفه های زرد» برنده جایزه دوم بخش نمایشنامه نویسی ششمین جشنواره تئاتر شهر شده است. نمایشنامه «بلک پرد» نیز در سال ۲۰۰۶ برنده جایزه حلقه منتقدان و در سال ۲۰۰۷ برنده جایزه معتبر لارنس اولیویه به عنوان بهترین نمایشنامه شده است. آن گونه که خبرگزاری ایسنا نوشته است، «دوران خوش بازنشستگی»، همچنان که از نامش پیداست، موضوع سال ها کار اداری و بازنشسته شدن را مد نظر قرار داده است؛ جاود پس از سی سال کار بازنشسته شده و اکنون به دنبال رؤیاهایش قرارهایی برای این دوران با خود گذاشته، اما واقعیت های